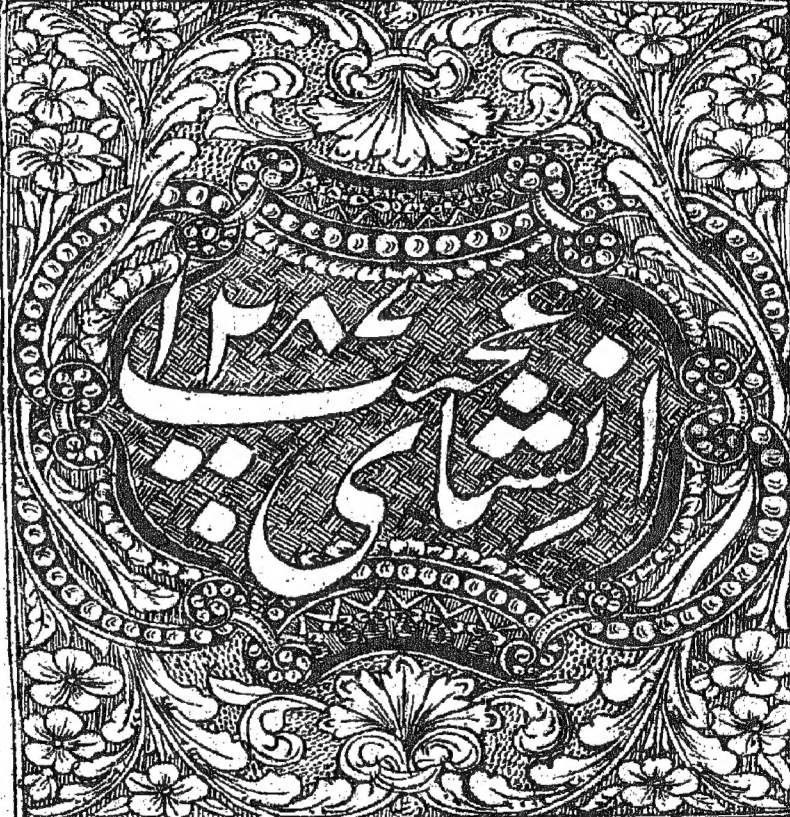


بنی خاق جهانگیر کی فریبی گل فرخانی

صوبہ فراریدیش شیخ حاجی رجب علی صاحب و شیخ عبدالعزیز صاحب مدظلہ



حسن مہتمم و کمال سنی خواجہ محمد صاحب غفرلہما ربنا یرحمہما آمین

مجمع لکھنؤ محلہ ایدین آباد ہتھامیہ حسن و نظم

PE4301

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقامی بی منتها و ستایشهای لاتمتها و خلاصه راز و راست که آیت والای فریشت از فرشت منین تا عرضش بر
چنانچه باید افراشت و ستای و آفرود و حمد و الثمائی را در سلسله است که آیت دیبای خلقت از تحت الشری تا فوق سما
به چنانکه شاید نگاشت فلک الافلاک از بحر قدرت او قطره ایست و نیز اعظم از آسمان حکمت او ذره کنکریه قصر
که بای جلالتش فیض نثار از است که کند او ام به انجام تواند رسید و فضائی بیدلی که مالش وسیع تر از است که
طایر عقول در هوای او تواند پرید و صفات عظمتش از وضعت بهایت مغر است و عظمت صفاتش از نقصت
نهایت منزه و متبر (مثنوی) جهان بادشاه خدائی تراست از ان تا بعد بادشاهی تراست و توفی اول و آخر
جمعه پسند تا آغاز داری نه انجام نیز و ز تو بجز عقل و انش پناه و تقوی بکار تو کم کرده راه و درود نامحدود
وصله و غیر محدود و نثار روضه منوره سرور کونین و کعبه دارین صاحب قاب قوسین که در تحصیل شریعت
اغراق و قیقه از دقایق نامرعی نگذاشت و توحید را کعبه و ادعیه و افیة تحفه جناب فیض تاب سلطان عرب و عجم
برگزیده آفریدگار عالم که در آیتش محفل شرع از اصل تا فرع رای جهان آرای جز نبش ترب پسندیده نگذاشت نظم
خاتم فقر را آئینه از و ملک درویش را خزینه از و از همه خلق بیش دانسته و فقر را فقر خویش
دانسته و صلی الله علیه و آله و اصحاب و علم اهل الجبر این برای انور و خاطر ضیا گستره داناان خرد و ور و عالی
رایان هر چه مخفی و مستتر نماید که بنده احقر و ذکا فقر و محض و له شیخ محمد فاضل که بتالیف این صحیفه رنگین

۱- استخوان در مرثیه خود
۲- استخوان در مرثیه خود
۳- استخوان در مرثیه خود
۴- استخوان در مرثیه خود
۵- استخوان در مرثیه خود
۶- استخوان در مرثیه خود
۷- استخوان در مرثیه خود
۸- استخوان در مرثیه خود
۹- استخوان در مرثیه خود
۱۰- استخوان در مرثیه خود

و انصاف این سالک لطافت آئین پرداخت آرسنگان قصه بخیر است و قصه مذکور محالی است از اعمال سرکار
لکمه متعلق با دین خطه است و پذیرد و مکانی است بنی نظیر ظاهرش چون باطن عارفان خدا آگاه صاف مصفا
و باطنش بسان ظاهر بختن دان والا جاه آراسته و نوشنا سببش چون بیاض چهره سحر قیلان راحت افزا
و مرغوب و شامش مانند سواد دیده ماه خندان و لکشا و خوب قامت محبوبان و لکشت محسوس طوبی و عارض معشوقان
مکشش حسرت دیدن صاف برین عالمی رایش بر عطار و سبقت نموده دوست شجاعان ثابت پایش از بصر
گوی پزدلی ربوده دل درویشانش از غایت استقامت چون حال ارباب اقبال غنی خاطر غنیایش از نهایت
ملایمت مانند نمیر اصحاب فقر فارغ از زنی اگر چه در آبادی شهرت خرد و کوچک واقع شده اما مقتضای عقل
رجبال الارض خود و آنکه لا عظم عند الله قل را و صفت گاه حضرت صمدیت قدس
افزون است و منزلتش از احاطه فهم بیرون و دلیل در تبش آنست که بسیاری از اصداق حق مقبولان داو
مطلق در سوادش سوده اند خصوصاً دیده خدا آگاهان قدسی صفات قدس و تمیضان صاحب کرامات ثبوت
محض جهان بجا روضه رضوان تاج تارک افتخار گوهر درج اسرار سیاهی عظمت یازشده مهر حضرت پاک
چون صدوق اکبر آوده صدق صفایش در کتب نیلگون پیچیده و مانده حضرت فاروقی طنطنه عدل و محامدش
از قاف تا قاف سیده و بعنوان جناب عثمان گوی حیاء و آرزو عالم نبوده و بان جید را در طریق سخاوت
کرم پیورده خاک آستانش قبله حاجات است و سده فیض نشانش کج پر مروت شاخ و دانه جلالتش سر سبز
کشیده و بیخ شجره کمالش تخت الثری رسیده مردم دور و نزدیک از ترک و تاجیک بکارتش معترف و مقلد
و غنی و فقیر بقلیل عتبه گردون رتبه اش معزز و معتزنی فی صفوف ملائک باستان بوسی او ممتاز و فلک
الافلاک برای طواف روضه منوره اش در انوار جای و الای خود و بنیقام دلپذیر اختیار نموده و شجره
عمر کر تیغ او معموره است باسلام اندر امتا لب سده زبیه غاری که کرد از تیغ خوشخوار
بقدرت بت پرستان بکون سار که حکمش سرای کفر غارت بتابد خجیر دیوشد رات پناه آه در
دینا و دین و رواج از خجیرش تاج و نگین فلک یک گوشه از دیوان قدسش زمین یک گل
زنان و ان صدرش از آنجا کشا و اوصاف آن پیر صاحب کمال از انرا زده و هم خیال ست و در انرا
و صفت و ستایش آن سر کرده شمدای و الاشکوه لالی لا جرم این شکسته یال مبادرت و بنیقام از ادب
اکاشته سبب تالیف این نسخه الطیف را معروض عرض می دارم که چون سعادت طراحم نور را برین نصیر

را بطرف برادری میدار و بنا سازی او هر و بازی از هر چه از فضل بر رویه محال قائل گوی خود جدا شده در وطن بالوفه مؤلف
رسیده بخانه مجتبی که قطف و قطف شیخ پیر محمد و شیخ محمد یوسف استقامت و زبده خواشش خواندن
نموده لیکن انشای که در خود درس او باشد بر خود دست به خود انداخته این مشت تمام مکتوب است که در سلف ایام
از طرف خود بعضی دولت مند ان عالی مقام و برادران ستوده است تمام بجای از بزرگان و عزیزان ارقام
نموده بود و هر واحد از کتاب صنعتی خالی نیست منبر اتم آورده به ترتیب آن پرداخت با استصواب
حقائق و معارف آگاه قدوه در ویشان ثابت قدم شیخ محمد خرم محسن برادر بسبب نوع مرقوم ساختن شیخ
اول در مکاتبات نوع دوم در رسالات نوع سوم در رقعات نوع اول در مکاتبات مکاتبات
اول بخدمت ارشاد و آب قدوة السالکین زبدة العارفين مقبول حضرت خداوند شاه غلام شهنشاه
از طرف مخدومی شیخ محمد خرم مستمرا ملازم پارچه تحریر یافت آفتاب هدایت آن زینب خرقه
معرفت و ایقان زینت و لایق طریقت و عرفان و بیایچه کتاب خدا و ادانی خاتمه باب سلمان جلاصه درگاه
احدیت مقبول جناب محمد سید واقف عمل جبروت و ملکوت داننده اسرار الهوت اگر چه در مقابل
کیم کر ایش بے اعتبار است و کشت در نکاشتم و پیش جبهه کشتن جمیع ارجاسه ساکوس دیور خرم کسب
کمال و چون کسان از راه پاره گردیده و جناس خیاست سانس بحس مجابه هشتون چخافش از خورشید در
ظلمت ناگامی خرمیده بر وفارق معتقدان راسخ الاعتقاد روشن و تابنده یاد آید از تسلیمات عقیدت
سمات و آرزوی خدمت لازم البرکت که در عرصه قریب غنی گنج بهر من عرض می دارم که این عبودیت کمین
از ان پیشی بچکا ناما با اولاد و میدان فوت و نقص خاتم مروت محمد خاتم که از وی ظاهر برین زینب از پرنیان و
سبج دار و در باطن جز یاد حق بهر اوج می انکار و میگذازانید ناگاه از دستش ماه شوق استی در نهان خا
باطن این عقیده تمن نظر باطن استیلا یافته و آتش عشق کبریا از هر سو حینه دل را گرفت ناچار خانه
جان را از امتناع محبت دنیا خالی ساخته و ترک فکری کرده بخانه رسیده و بگوشه خاکساری بنشیند
شده به بندگی خداوند حقیقه که بر هر کس لازم است مقید گردید و هر چند مردم نظر را اینکه از هیچ وجه معیشت
مقرر نیست زبان ملاحت را از کرده اما بمقتضا و **وَمَنْ يَتُوكَلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ**
ازین غم ندارد بلکه ازین جهت که روزهای نامرادی شب معراج مردان واقع شده کمال این جهان را است
بحال خود بخت از جمعیت و آرامی پسند آوری آنها که لذت فقر و فاقه یافته اند بهر از ان درم و دینار را

سید قطف و قطف
سرانی ۱۲
سکینه و جان
فردا از خود جدا
حسب سبب و استقامت
آفتاب هدایت
جهت عالم علی صفات
بای قاتل و ملکوت عالم ملک
اطلس عالم علی ذات
چون بروج فخر کلام استاره
نیت اطلس نامیده
از قطف و شیخ از می
که در لایت بنظر محسن
عالم است که هر عالم
پیشین که هر عالم
سمات و آرزوی خدمت
علا ۱۲
کنده از پس ان خداوند
لبس است او را ۱۲

کثر از پیشین شمرده اند و از آنکه لطیف در گذشته بیان چون قناعت کرده و همچنین از بس در لغت و فضا
 رو یافته و جمله کثرت را ازین ملک و محبوب ندانسته بلیت در حریم صد رحمت پالایش منت نهاد
 بر که او از این غفلت نیم بوی یافته قبضه آفاق و آمانی سلامت مراد این ناهل از ارسال این ساله رسیده
 آنست که اگر توجه خاص کرمانه این قلیل البضاعت را چند ساعت و خلوت با سعادت باز بخشیده اند و تمام
 بخود فیض موهبت بشتاب و آنچه برین ذره مثال گذشته و میگذرد و بحر راست می آید که فصل محبت
 آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید فرو گریایم محرم تازه چو گل خار خار غم دل بیرون کنم
 پیر این ولایت که هر اسوت سکندری و دارائی بیک تار آن نیز دو تا یوم القیامت بقیامت برگزیده با
 مکاشفه و و هم بخودت آوین بند شهرستان خندان که کشای عقد ای معانی میر ملتانی از طرف محمد اکرم
 ختمی ترازم بلا و تحریر یافت خالق ذوالجلال و صاحب پر کمال که گاه تیر که را که به شریف بخشیده بدین طریقی
 با ستقامت سر و عرب و حجم محرم گردانیده مضمر سرت و شهر رحمت بذات مجموع حسنات سران محل صفت
 و صفای من مضمر غفلت و دو کاس سبیل من سعادت مشتری باز از سیادت نور باغ اصطفا نور چراغ از قضا
 شیرازه بند نسخیه بسلسله جذبات بزم نشاط و رونق پذیر دارا و جوعه آفام جام احلاص محرم اگر دعای احلاص
 از رنگ زیبای رنگ که انوار استیجاب از ابتدای آن پیدا و اسلامی میر از نشانیه ری و شیرینک که انداز اجابت
 از انداز آن به یو باشد محفل عدن منزل نموده مکتوف قلب که شک آینه حلت میگرداند که از روی
 مواصلت لازم العشرت نه بدست که تحریر در اید و اشتیاق وانی البرکت بمشابه الیست که زبان حقیر آن
 کشاید بپشت شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت و فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت و علا و نه همه
 فراق ناگفتنی از عدم یاد آوری آن طوطی بهند سخنوری چه نویسد که درین مدت گاهی بقرین مکاتبات نصیب
 دل وستان بخوری سر و سالاران بهر خوشوقت و پیرونگردید صبح و شام این فکر که آیا چه قصیر این سوره
 حلال اخلاص صورت گرفته که محض آن این همه کم تو بهی بوقوع پیوست چون موم دگر که غم میگرداند و همیشه این
 اندیشه که خدا یا چه قصور در مراتب محبت ازین بود یا نشین کاتبه بر یا وجود آمده که در بدل آن چنین به چنین طفت
 افتاد چون شمع فانوس الم میسوزد بهیبت مارا پوزگار فراموش کرده به آیشکایت از تو کم باز روزگار
 بخلاف گذشته از ان شکستن فراز گشته توقع آنست که اگر خطای معلوم شده باشد از راه
 عفو فرمایند نه اینکه بخار آورده از انتقامات دوستانه محروم سازند شرف از گوشه دل محرم

کثر از پیشین شمرده اند و از آنکه لطیف در گذشته بیان چون قناعت کرده و همچنین از بس در لغت و فضا
 رو یافته و جمله کثرت را ازین ملک و محبوب ندانسته بلیت در حریم صد رحمت پالایش منت نهاد
 بر که او از این غفلت نیم بوی یافته قبضه آفاق و آمانی سلامت مراد این ناهل از ارسال این ساله رسیده
 آنست که اگر توجه خاص کرمانه این قلیل البضاعت را چند ساعت و خلوت با سعادت باز بخشیده اند و تمام
 بخود فیض موهبت بشتاب و آنچه برین ذره مثال گذشته و میگذرد و بحر راست می آید که فصل محبت
 آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید فرو گریایم محرم تازه چو گل خار خار غم دل بیرون کنم
 پیر این ولایت که هر اسوت سکندری و دارائی بیک تار آن نیز دو تا یوم القیامت بقیامت برگزیده با
 مکاشفه و و هم بخودت آوین بند شهرستان خندان که کشای عقد ای معانی میر ملتانی از طرف محمد اکرم
 ختمی ترازم بلا و تحریر یافت خالق ذوالجلال و صاحب پر کمال که گاه تیر که را که به شریف بخشیده بدین طریقی
 با ستقامت سر و عرب و حجم محرم گردانیده مضمر سرت و شهر رحمت بذات مجموع حسنات سران محل صفت
 و صفای من مضمر غفلت و دو کاس سبیل من سعادت مشتری باز از سیادت نور باغ اصطفا نور چراغ از قضا
 شیرازه بند نسخیه بسلسله جذبات بزم نشاط و رونق پذیر دارا و جوعه آفام جام احلاص محرم اگر دعای احلاص
 از رنگ زیبای رنگ که انوار استیجاب از ابتدای آن پیدا و اسلامی میر از نشانیه ری و شیرینک که انداز اجابت
 از انداز آن به یو باشد محفل عدن منزل نموده مکتوف قلب که شک آینه حلت میگرداند که از روی
 مواصلت لازم العشرت نه بدست که تحریر در اید و اشتیاق وانی البرکت بمشابه الیست که زبان حقیر آن
 کشاید بپشت شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت و فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت و علا و نه همه
 فراق ناگفتنی از عدم یاد آوری آن طوطی بهند سخنوری چه نویسد که درین مدت گاهی بقرین مکاتبات نصیب
 دل وستان بخوری سر و سالاران بهر خوشوقت و پیرونگردید صبح و شام این فکر که آیا چه قصیر این سوره
 حلال اخلاص صورت گرفته که محض آن این همه کم تو بهی بوقوع پیوست چون موم دگر که غم میگرداند و همیشه این
 اندیشه که خدا یا چه قصور در مراتب محبت ازین بود یا نشین کاتبه بر یا وجود آمده که در بدل آن چنین به چنین طفت
 افتاد چون شمع فانوس الم میسوزد بهیبت مارا پوزگار فراموش کرده به آیشکایت از تو کم باز روزگار
 بخلاف گذشته از ان شکستن فراز گشته توقع آنست که اگر خطای معلوم شده باشد از راه
 عفو فرمایند نه اینکه بخار آورده از انتقامات دوستانه محروم سازند شرف از گوشه دل محرم

منزل محمود منشی لفظ مودود به تسطیر و مسلمات بجهت آیت روی مخلصان را که مانند که را بزر دست شک لعل به خشنایان
سازند و ستار اعضا و در یوزا از وقایع صوبه بنگال بحرض والا رسیده که بیگانه است و تهر اهل بیوهان گجراتی در سواد
مقصود آید و لعل نام بی از سنگ تراشیده و از سیاه دلی با اتفاق جمعی از متعبدان مطرود و معبود خود قرار داده است
و هر روز مردم بسیاری از دور و نزدیک و از ترک و باجیک هجوم پیش آورده طریق ضلالت بسیار ندارد آنجا که
نیت حق طوبیت بندگان حضرت نخل سبحانی میگی برواج دین اسلام و دفع آیین کفر و ظلام مصروف است چنانچه
اگر بالفرض سوای محاکم میندوستان در ایران و توران خواه در روس خراسان منگلی حادث شود تا آنکه سطره
کفر و بطران بکلی منهدم نگردد پای همت والا از رکاب غریمیت آن سمن بیرون نضرباید حکم جهان مطاع عالم
مطیع شرف نفاذ یافت که شاهزاده عالی نسب بخارا بوستان دولت مستقیم شاهزاده محمد علی که گروه خندان
پژوهه البسرا ساند و بیت مرود در البشکنده و بجای آن مسجدی عالی بنا کرده مقرر کنند که جمعی کثیر از مسلمانان از آن شهر
اجسادت همین متحال و طاعت و اور سیمال مشغول باشند اما از آن مایه فطانت و ذکا و الهی روحی نمود که با وجود
قیام و شستن ایشان استخوان نگاری فرج شاهزاده عالم و عالیان و روی دادن این مقدمه در آن نواح قربت
داخل افراد شول رخ مکر و تا آنکه از طرف دیگر مباح حقائق مجامع رسید مقرب حضرت خاقانی مرزا علی بیگ
بار افرمودند که این نشان آنکه مرزا الاموری بر در آن ملاک بنارشی حاکمه متعلقه مورد و ختاب شده از انحضرت سلطانی
نمی ترسد و فی الواقع های ختاب است آئینه النسب آنست که هر مقدمه که رود و میتوان خوب و طریق شایسته تربت
داخل افراد سول رخ میکرد باشند اینک بعد از خرابی البصره بمعرض عرض در آرنده نامه خشت در چاه خشت بست
بخایت فوالمندان چه وجهیت آن شکوفه ریاض الهیت چون بدر سپهر خشان باد مکانست سه سوم
مشتمل بر تلازم ثوابت و سیاره از طرف محمد مراد تحریر یافت مبدع جمیع ممکنات که عقول عشره چون افلاک
در فضایی وسیع قدرت او سرگردانست آن هر سپهر شرافت بدر اوج رافت قلب عرش سخنوری اختر
دانش پر روی نخل میرای ریاض سعادت سرمدی گلچین حلیقه خلق تجریدی میان سجدی را از کسوف فانیان
و کسوف بلیات همان در پناه دارا و سنبلیله چین خرمین و داد اسلامیکه بوجیان چرخ اطلس آفرین خوانند و در حکمه
کروبیان خلک افلاک استنایند به محفل فیض منزل نموده و روشنای قمر ضیای می سازد از آن وقتیکه
سحاب زمانه فیما بین تنبج مهاجرت کشیده و غنچه شربت ایام میانه یکدیگر نیش مفارقت زده خاطر این مهرگزین چون
حوت بی آب و رشدت اضطرار است و مانند سیاره همیشه سرگردان و بی قرار و تنه لایعنی چون طال لشت
ماضم نامی و نام برجی ۱۲

فردا کوش ۱۲ منشی
چون که پیش روی منشی
خندان بالمره در
یاری بی مهر گشاک
مسلمان در اصل مسلم مان
ای مانند مسلم فتنه استقل
بیکم خود فتنه دار و فتنه
جمع می بود فتنه در مشرق
و باز جمع آور دانش رود
فی بود ۱۲ فطانت
بسر زیدگی ۱۲ فتنه
آه اخبار فتنه ۱۲
سوار با فتنه جمعی
بمنشی بی فتنه مراد
فطانت ۱۲
بمنشی بی فتنه ۱۲
از کتب این فطانت
کدام ششم است بر آورده
۱۲
۱۲
فوسه و نام برجی
آسمان ۱۲
مهر و و ۱۲

غارت ساخته و این بی نوار از بساط انبساط از عجاج کرده و در شطرنج انداخته منتقم عیال اطلاق کردن هجده
فراق بشکند تا بر لب بحر میخیزد دوستان گشته بفرین بند نشا اینه و چون محاسن را شکست نیمه بماند
که محصول مقصود این نمونی بود که عیارت از دیر آن انصارت گشت قنوت و پوست ایوب مکتوبات مستر
آیات مفتوح دارند که حکم المکتوب نصف المقاتلات باعث تسکین این سبکین قلندر شده است نظر ارا حایل قیمه نیاز شمس
پیاده سبیل غریب و نامردی و سوار توس راست بازی و نیک نژادی است و این وقت در بحر جاس که قیام
داشته یار شکار طرمانده بار خاظر از اینجا که باد شاه حقیقه تقدس و تعالی قامت با کرامت و باجحت قدرانی و فیض صافی
زیبا گردانیده و تفرین که در باره این قسم آدم پیکار نوعی توجیه و مهریانی بمنزول خواهد شد که پریشانی احوال او بجهت کمالی
مبدل گردیده باعث منونی مخلصان میگردد و زیاده چهره ترقیم نماید تا عرصه نملک با نهم و بسط زمین ببرد و منیت دارد و
مجلس غشش انقضیه همیشه در مروت اجنایات ایزد چون از صدمات منصوبه درون محسوس و مستحسن با و
مکاتبه باز و همشما تبار آدم بشکال تحریر یافت کشت آمانی و آمال آن مجموعه فصل و مکان برگزیده حضرت
میان دلاور تابیا نشی حضرت باری سرسبز و بار آور با و بعد از عجز و افرو و تحیات متکاثره واضح و واضح گردانید می آید
از انشا که حجاب روی و نقاب مجری در میان آمده شکس چون سیلا در خوش است و دل مانند در عدد و در خوش
شماره فراق برق از اسبینه میخیزد و آه غم آن بگر چون عصار از آسمان میریزد و در رفتی و در فراق تو چشمم زگر یک گشت چون
از نو بهاسیه سفید مرغ از اینجا که بعد از این تا به تنهایی و طاعت المجداتی نیست تجار الق از او دست صادق آن
که و فوق و صده زود تر رجعت نمایند احوال بینا چنانچه لقا هم اندر چشمم جویند و فریاد و گاهی ترشح گونه گداز
بیا در چشمم بگر هوای بیکالی مانده دیگر مخفی نمائند که در نیوال اصلاح سرمایه تقوی مصلحت این همه صلاح بران مقرر شده که متصل
در واره مسجده باید ساخت و فاخته کتاب اخلاص میان مجمع فتح را که باب استغنا غبار و او بهوس و فرزندانه چون قطره
نیست و صدف غلظت جاگزیده اندر تکلیف باید او که در همین گوشه استقامت کنند باید که آن سرمایه صدف و اعتبار این امر
را بهشت از ظلم ساخته همراه بیاورد مکاتبه و وار و هم جدت فاخته کتاب اخلاص خاتمه باب اخلاص صافی حقیقه
و خرد سر آیدان شیخ سنال شتم از ارم کتب تحریر یافت و کتب خانه آفرینش که بحکمت الفخار و انعمه شوق ترتیب داده
بجز کتب عالم پر داخت و دلق و دماکی را و شکسته در کشیده شکال بنیه سکنه ساخت اجزای وجود آن مطلع
انوار ایلیم و مخزن اسرار قابلیت توحید لایحه کامکاری توحید تاملاری زمره ارباب عطاء و خلاصه اصحاب اطاعت و اقصای مس
و نالی و عیار دانش و مینای را بشیر و هجت توانی مجلد و اول و بعد از این همان شوق که مختصر از آن است میزان انصاری و

از این با کمال و در
منطقه جندین در
شکل با فخر و کمال
دوی که است
نیم میراث و کمال
از کسی که است
در دشت و فضا
و درین دشت و فضا
شماره شش و بیست
دین شطرنج و کمال
عروس گدازنده
ت مصون غنچه
آب و ده و آب
معادله و کمال
باید و کمال
نعت کمال
عالم و کمال
نوعی و کمال
لست و کمال

[illegible]

مشتاق صفت که لفظ لب بهیم آمده و سابق ایام جام آرزوی آن خنده لب فرخنده روی شمر عارف منقشه موی را کلب
لفظ از لفظ لب و خندان است و شیرین لبان را بر شک لبش لب سرشت بدندان بیاوه عینش مطرب لبالب دارد از
سختی کجایان جهان بلبل سیده و لشک نوین از چشم چون لب استخوان را گردید خالق لب و دندان سبیل سار و ده
لب و دندان مفارقت آن پسته لب نازندان آرد خرم و خندان گردد و ده چه شود اگر شمی بر لب تو نغم
طالب لب تو لبم جهان بلبل سیده و شاعر حجابی می نزدیک آنست که آئینه قلبم چون دلفگار را که از غلبه زنگار
فراق تیره و قاصد تبصه یاد آوری رشک آئینه محبت سازند یک سر لب گردان که طلب خیط لب شمشیر خا
افغان از مشرق آورده بود مصوب کلب علی برای آن که آن ابر و تیر و حرث گلان ابلان یافته زیاده ازین جریده عالی
کشادن بی ادبی است لب مطلب آن لب ایام چون لب گل بنسیم بجهان ششم باد بر قوسه چکا و هم به جبهه عقیقه
مشتاق تو از لفظ نوز و تیر یافت سرفراز دوست نواز از آن باز که گردون دوش نواز این بی نواز از ارم آن بار
جان نواز مجد الذخیره نعم فر و آن در کلبه باطن نواز و چال نواز ده حال این بی نواز نیز بر کرده چنانچه حالیکه از معارف
آن دوست سراپا ناز برین نیازمند میگردد و از آن سواد طراز و از این غنای شادمان که تاحق سکین نواز
کلمات شریف نواز و نوازش مکاتبات صحبت نواز و سر دارند در انبساط روی آن یگانه زمانه و از با و از تیر
و المنه که ساله غریب که بانثای عجیب موسوم گردیده بعنوان پسندیده و این برگزیده صورت اتمام پذیرفت و این
صحیفه بی نظیر که لکنه کبیر معر قوم شده و بطریق خوب اسلوب مرغوب پایانه اتمام یافت بر خطش منطی دیگر نیاید
و هر که پیش بقسمه علی در و نماست همین متعال فیاض تالافراض زمان و زمین این ریاض رنگین
بصا قبول دلماس فطانت انگین تازه و ربان دارد و به قطع تاریخ مصنف
صد شکر عزیمت داد و از و احوال او شش ختم این ساله رنگین و جانفزا از نوبت سال او که در دهم تالی و انگین نسخه و

CALL NO. { ۸۹۱۵۵۲۲۶ } ۱۳۳۵ ACC. NO. ۲۳۰۱
 AUTHOR _____
 TITLE الشیء عجیب

۸۹۱۵۵۲۲۶		۲۳۰۱	
ج ۲۳		۲۵	
انٹے عجیب			
Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.